

السطور و شناسی ایزدان ایران

دکتر شروین وکیلی



اسطوره‌شناسی ایرانی از دان

دکتر شرودین و کلیمی

سرشناسه : وکیلی، شروین، - ۱۳۵۳
عنوان و نام پدیدآور : اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی / شروین و کیلی.
مشخصات نشر : تهران : شور آفرین، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ص. ۵۸۹.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۵-۵۴-۷
موضوع : اساطیر ایرانی — تاریخ و نقد
رده یندی کنگره : ۱۳۹۰ الف. ۵/BL۲۲۷.
رده بندی دیوی : ۲۹۱/۱۳۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۳۷۷۲۴

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به پیچ شمیران، کوی نوبخت،
شماره ۲، طبقه همکف؛ تلفن: ۰۹۱۲۵۵۷۹۱۴۵ - ۸۸۴۰۴۹۹

اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی

دکتر شروین و کیلی

ناشر: شور آفرین

صفحه‌آرا؛ سودایه بیات

طرح جلد: مریم تاجبخش

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۵-۵۴-۷

چاپ و صحافی: پردیس دانش

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

پیش به مادرم آذدخت

و به یادیدرم انوشیروان

سپاسگزاری

این کتاب به این شکل نوشته نمی‌شد و با این ترتیب به دست مخاطب نمی‌رسید؛ اگر که نویسنده از مهر دوستان و یاران برخوردار نمی‌شد. این کتاب نخست دستاورد تدریس چند دوره اسطوره‌شناسی در مؤسسه‌ی فرهنگی خورشید راگا است. برگزاری این دوره‌ها با همت و یاری دوستان و برادرانم مهندس پیمان اعتماد (مدیر عامل خورشید) و آقای فرشید ابراهیمی (مدیر وقت آموزش خورشید) ممکن شد و پس از آن یاران و دوستان بودند که این کتاب را با کوشش خویش به سامان رسانند. دوستان گرامی‌ام خانم بهنوش عافیت‌طلب نمایه‌سازی و ویراستن کتاب را به انجام رساند و بانوی گرامی مریم تاج‌بخش طراحی جلد آن را بر عهده گرفت. در پایان یار گرامی‌ام «حسین کاظمیان» که مدیر انتشارات شورآفرین است، بر چاپ آن همت گماشت و پس از حدود پنج سال قید و بند، چاپ این نوشتار را ممکن ساخت. بسیار سپاسگزار همه‌شان هستم؛ چراکه اگر لذتی و قدرتی و معنایی از خواندن این متن برخیزد بی‌شک سهمی از آن مدیون ایشان است.

فهرست مطالب

۵	سپاسگزاری
۹	دیباچه
۱۵	پیش درآمد
۲۱	بخش اول: ایزدان کهن آریایی
۲۳	گفتار نخست: چارچوب تاریخی
۲۳	پیش درآمد
۲۷	گفتار دوم: ساختار امر قدسی در یسته
۵۳	بخش دوم: ایزدان زمان و مکان
۵۵	گفتار نخست: وا
۷۸	گفتار دوم: زروان
۹۳	بخش سوم: ایزدان طبیعت‌گرا
۹۵	گفتار نخست: بهرام
۱۰۶	گفتار دوم: هوم
۱۲۶	گفتار سوم: آناهیتا
۱۵۵	بخش چهارم: نرسه و نرگس
۱۵۷	گفتار نخست: روایت‌های آریایی
۱۶۸	گفتار دوم: روایت‌های سامی
۱۷۳	گفتار سوم: روایت‌های یونانی
۱۸۱	بخش پنجم: مهر و میترا
۱۸۴	گفتار نخست: مهر خاوری

۱۹۵	گفتار دوم: مهر باختری
۲۳۰	گفتار سوم: ایزدان همسان مهر
۲۴۱	گفتار چهارم: رازهای میترابی
۲۶۰	گفتار پنجم: مهر ایرانی
۳۷۷	بخش ششم: کاوشی در تکامل اساطیر ایرانی
۳۷۹	گفتار نخست: کوچگردان در برابر کشاورزان
۳۸۷	گفتار دوم: درباره‌ی سه، چهار، پنج، شش و هفت!
۳۹۹	کتابنامه
۴۲۱	نمایه
۴۵۷	عکس‌ها

دیباچه

۱. اسطوره، نامی پرسش برانگیز است. در عرف دانشگاهی، هر نظامی از عقاید و باورها را که دیگر پیرو و معتقدی نداشته باشد، نظامی اساطیری می‌دانند. از این روست که از اساطیر مصری، اساطیر آزتک‌ها، و اسطوره‌های سنتی سخن می‌گویند. بیشتر بدان دلیل که امروز کسی برای دفاع از آینین قربانی برای او دین یا کوتزال کوآلن گامی پیش نمی‌نهد و تحلیل و تشریح و جراحی نمادهای قدسی و باورهای بنیادین این اقوام دیگر حساسیت و آزدگی‌ای را بر نمی‌انگیزد. به این شکل متخصصان می‌کوشند تا از دانش اسطوره‌شناسی حساسیت‌زدایی کنند. این شاخه از دانش را معمولاً برای شناسایی و تحلیل عقاید و باورهایی مرده به کار می‌گیرند، تا تابو بودن ذاتی آن و تلاشش برای تصرف و رمزگشایی نمادهای مقدس را پنهان کنند.

با این وجود، این حقیقت بر سر جای خود باقی است که کنشی یک اسطوره‌شناس، اگر به راستی به کار خود آشنا و مسلط باشد، به کاهنان جهان باستان شباهتی دارد. چرا که اسطوره‌شناسان همان کسانی هستند که در مورد نظام باورها و دستگاه‌های تقدس فراموش شده یا حاشیه‌ای بیشترین اطلاعات را دارند، و معمولاً سخنگویان معتبر آن نظامها تلقی می‌شوند. به راستی امروزه چند تن از ما سخنان جادوگر فلان قبیله‌ی اسکیمو را در مورد باورهایش، از مقاله‌ی مردم‌شناس و اسطوره‌شناسی که در همان مورد پژوهش کرده، جدی‌تر می‌گیریم؟ و هنگام تفسیر اوستا به موبدان قدیمی مانند نریوسنگ ارجاع می‌دهیم، و نه به نیبرگ و دارمستر و بویس؟

نوشتن درباره‌ی تاریخ باورهای اساطیری، از آن رو تنش‌آمیز و دغدغه‌برانگیز است که هر نظامی از باورها و عقاید جا افتاده، منظومه‌ای از نشانگان معنادار غایی و نمادهای امر قدسی است که می‌تواند همچون اسطوره‌ای نگریسته شود. فرقی نمی‌کند که آن نظام عقاید، باورهای منفرض شده و از یاد

رفته‌ی قبایل ماساگت باستانی باشد، یا باورهای دینی مسیحیان کاتولیک امروزین. از هر دستگاهی از باورها می‌توان فاصله گرفت و شالوده‌ی پیش‌داشت‌های داستان‌وار هر جهان‌بینی‌ای را می‌توان «از بیرون» نگریست، و به این ترتیب به زمینه‌ای اساطیری دست یافته. نکته‌ی تکان دهنده در مورد اساطیر، آن است که به راستی همچون هالمای تمام نظام‌های معنایی موجود را فرو پوشانده‌اند. چارچوبی نظری نمی‌توان سراغ کرد که تلنباری از روایتها و نمادها و پیش‌فرضها، و به ندرت گزاره‌ها و اصولی یکه و مستقل، از ریشه‌ی اساطیری آن برخاسته باشد.

بنابراین اسطوره‌شناس، بیش از آن که متخصص شاخه‌ای خاص از دانایی باشد، مسلح به چشمی ویژه است که از بیرون نگریستن و حلاجی کردن نشانه‌ها و نمادها را آموخته است. این نگاه، می‌تواند به هر زمینه‌ای خیره و هر موضوعی متوجه شود و اسطوره‌شناسی‌هایی گوناگون را به دست دهد. از این روست که در زمانه‌ی ما بسیاری از اندیشمندان عبارت اسطوره را برای اشاره به طیفی وسیع از باورها و برداشت‌ها مورد اشاره قرار می‌دهند. سخن از اسطوره‌ی پیشرفت در آثار پسامدرن‌ها، باور فوکو به اسطوره‌ای بودن اعتقاد به گرانیگاهی انسانی در سیاست، و کتاب کاسیر درباره‌ی اسطوره‌ی دولت نمونه هایی از این متون هستند.

۲. در این زمینه‌ی رنگارنگ و در این خوان گسترده از موضوع‌هایی که می‌توانند آماج اسطوره‌شناسی قرار گیرند، عناصر فرهنگ ایرانی و باورهای دینی ایرانیان باستان همواره موضوعی دردرساز بوده و هنوز نیز هستند. اسطوره‌شناسی ایرانی، از نظر تاریخی نقطه‌ی شروع آن چیزی بود که ادوارد سعید شرق‌شناسی خوانده است. در واقع با ترجمه‌ی آنکتیل دو پرون از اوستا به زبان‌های اروپایی بود که موج علاقه به باورهای شرقی در اروپا آغاز شد، و از آن هنگام تا به امروز برداشت‌های دانشوران اروپایی در مورد آئین‌ها و عقاید ایرانیان باستان در دو جبهه‌ی کاملاً متمایز گسترش یافته است.

در درون زمینه‌ی اروپایی برداشت‌ها و روایت‌هایی که از این اساطیر به دست داده‌اند، داریستی بوده که اروپاییان نسخه‌هایی نوت و تخیلی‌تر را برای بازسازی هویت خویش بر آن بنا کرده‌اند. بهویژه در زمینه فرهنگ ژرمنی که پاییندی اش به میراث کلیسا ای کمتر، پویایی و سیالیت هویتش بیشتر، و اشتیاقش برای دستیابی به هویتی وحدت‌بخش افزونتر بود، اساطیر ایرانی همچون نیروی محركی عمل کرده که نسخه‌هایی بسیار گوناگون از هویت‌های اروپایی – از نازیسم آلمانی گرفته تا سارماتیسم لهستانی – را در خود پرورده است.

در زمینه‌ی ایرانی اما، اسطوره‌شناسی ایرانی علمی ناسازگون بوده است. از سویی ترجمه‌ی دانشوران اروپایی و ارتباط نزدیکشان با دانشوران ایرانی آموزه‌های ایشان را به سرعت در جامعه‌ی ما ترویج کرده، و از سوی دیگر این حقیقت که بخش مهمی از برداشت‌های ایشان گذشته‌ای پرافتخار را برای ایرانیان در نظر می‌گیرند، ایشان را به چهره‌هایی محبوب تبدیل کرده است. نیبرگ در مقدمه‌ی کتاب مهمش دین‌های باستانی ایران، می‌نویسد که مخالفت دانشمندانی مانند هنینگ و هرتسفلد با او به خاطر تعصب دینی ایشان در مورد زرتشت و ایران باستان است، و این حرفی درست است. ایران‌شناسان اروپایی در واقع دانشمندانی برخاسته از تمدن اروپایی بودند که در برخورد با تمدن ایرانی تا حدود زیادی ایرانی شدند. آنان زبان فارسی را آموختند، معمولاً برای سال‌های طولانی در ایران زیستند، و گاه حتا خانواده شان را در پیوند با ایرانیان تشکیل دادند، و با عناصر نمادین هویت ایرانی همچون نشانگانی «خدوی» و درونی شده برخورد کردند. آن نقطه‌ی قوتی که در مقایسه با همتایان ایرانی خویش داشتند، آموزش دقیق و بستر نظری محکم‌شان در قلمروی دانش جدید بود که از تربیت دانشگاهی اروپایی‌شان بر می‌خاست و ذهنیتی منظم و دقیق را به همراه انضباطی سزاوار تحسین در زمینه‌ی خواندن و آموختن برایشان به ارمغان می‌آورد، و این بخت که با وجود دلباختگی‌شان به ایران، می‌توانستند از بیرون به موضوع پژوهش خویش بنگرند. از این رو، آثار ایران‌شناسان اروپایی در حدود دویست سالی که از عمر این دانش می‌گذرد، همچنان در درون ایران بی‌رقیب مانده، و همچون داربستی برای برساختن هویتی مدرن و باستان‌گرا – که برای حدود نیم قرن از نظر سیاسی نیز مسلط بود، – مورد استفاده واقع شده است.

۳. اسطوره‌شناسی ایرانی عرصه‌ای دشوار و دردسرساز از چالش‌های نظری را پیش‌ازی اندیشمندان فرا می‌گشاید. این زمینه به چند دلیل دانشی پیچیده و پر فراز و نشیب است. نخست، بدان دلیل که اساطیر ایرانی، مجموعه‌های از باورها را در بر می‌گیرد که در جامعه‌ای متکثراً و چند قومی، برای مدتی بسیار دراز وجود داشته است. دست کم پنج هزار سال تاریخ مدون و نوشته شده از باورهای اقوام ایرانی در دست است، و حوزه‌ی جغرافیایی این آرا از قلمرو ایران زمین خارج شده و تا شمال هند و مرازهای چین و اروپای غربی گسترش یافته است. چندان که امروز بیشترین دانسته‌ها در مورد ایزد ایرانی مهر را از اروپایی داریم و برای فهم تصوف ایرانی باید حتماً با این عربی‌اندلسی و شاگردانش در مصر آشنا باشیم. بنابراین دشواری اسطوره‌شناسی ایرانی، تنوع باورنکردنی باورها، شاخه‌زابی چشمگیر و شگفت‌انگیز نمادها و نظامهای نظری، و تداوم دیرپایی تاریخی و پهناوری گیج کننده‌ی جغرافیایی است.

دومین دلیل، آن است که باورهای اساطیری ایرانی به شکلی تکان دهنده در طول این مدت دراز باقی مانده‌اند و بخش مهمی از آن‌ها تا امروز نیز به بقای خود ادامه داده‌اند. این بدان معناست که وارد شدن به بسیاری از قلمروهای معنایی، تابو محسوب می‌شود، و خطوط قرمز بسیاری دست و پاگیر پژوهشگران است. پژوهشگران اروپایی از این نظر در این قلمرو برنده هستند که این خطوط قرمز را در نمی‌یابند، و بنابراین با نگاهی شفاف و متقارن به موضوع خود می‌نگرند، اما معمولاً به خاطر همین بیرونی بودن نگاهشان، پیچیدگی یاد شده را در نمی‌یابند و به یکی از رایج‌ترین – یا گاه دمدست‌ترین – روایت از منشی چندسویه و لایه لایه بسنده می‌کنند.

بنابراین داشن اسطوره‌شناسی ایرانی با وجود دارا بودن دانشمندان نامدار بسیار و افسون کردن ذهن‌های بسیار ژرف‌نگر، همچنان با آشتفتگی و سردرگمی روبروست. از سویی بدان دلیل که نگاه بومی از درون به اساطیر ایرانی محدود به خطوط قرمز عقیدتی و تابوهایی نظری است، و از سوی دیگر از آن روی که نگاه اروپایی از بیرون به بخش مهمی از داده‌ها و محتواهای این چارچوب معنایی دسترسی ندارد. از این روست که بهترین متون اسطوره‌شناسانه در زمینه‌ی باورهای ایرانی، دست بالا چارچوبی نظری در مورد یک پیامبر یا یک دوره‌ی تاریخی به دست می‌دهد، و هنوز به مرتبه‌ی دستگاهی فراگیر و نظری برکشیده نشده است، که بتواند کلیت تاریخ تحول امر قدسی در ایران زمین را دنبال کند، و آن را در بستری یکارچه از قواعد عقلانی بفهمد و صورت‌بندی کند.

۴. امروز باید اسطوره‌شناسی ایرانی را از نو نوشت. بدان دلیل که شاید برای نخستین بار، بخت درآمیختن دو نگاه از بیرون و از درون فراهم آمده است. برای نخستین بار، آشوب اجتماعی و هرج و مر ج فرهنگی بدانجا رسیده که بخش مهمی از ایرانیان – این ملت کهنسال همواره دین‌دار – دیگر به شکلی ستی به نمادهای قدسی خویش پاییند نیستند. در عین حال، به لطف ابزارهای مدرن تولید و انتشار منش‌ها، دسترسی همگان به برداشت‌ها و نوشتارها و متون علمی امکان‌پذیر است. برای آن گروهی از اندیشمندان ایرانی که علاقه و نیازی برای دستیابی به منظری عقلانی و منظم احساس می‌کنند، امکان جذب استخوان‌بندی دانش اروپایی فراهم آمده، و آشوب مشابهی که در نظام ارزشی غرب مدرن و در لایه‌ی نخبگان وجود دارد، نقد کردن و بازسازی کردن این چارچوب مدرن را هنگام وام گرفتن ممکن ساخته است.

برای نخستین بار، می‌توان اندیشه‌ی نظام‌ساز، بی‌طرف، بیرونی، دقیق، متکی به داده‌های مستند، و دانشورانه‌ی غربی را وام گرفت، بی‌آن که در آن حل شد، و بی‌آن که از نقدهای خویش در مورد مبانی

آن چشم پوشی کرد. اکنون این امکان وجود دارد که دلستگی ایرانی خویش به نمادهای خویش را همچون اشتیاقی و محرکی به کار بگیریم و شورِ هویت‌یابی و هویت‌جویی را تصاحب کرده و مدیریتش کنیم، بی آن که به اصلی بچسبیم و درباره‌ی نمادی تعصب داشته باشیم. برای نخستین بار، در زمینه‌ی آشوبی که هزینه‌هایی چنین سنتگین و لطمہ‌هایی چنین جبران ناشدنی را برای جامعه‌ی ما به همراه داشته است، می‌توان درباره‌ی خود و اساطیر خویش اندیشید، بی آن که در بندرِ حرمت‌های بومی و ارزیابی‌های غرب‌مدارانه گرفتار ماند.

امروز باید اسطوره‌شناسی ایرانی را از نو نوشت. چون در این آشوب برخاسته در هنگامه‌ی خطأ و ریا، هر باوری و هر چشم‌اندازی به اسطوره تبدیل شده است. هر نماد قدسی‌ای به موضوع داشش اسطوره‌شناسی تبدیل شده، و هر باور و اصلی تردیدپذیر و شک کردنی می‌نماید. در این سردرگمی معمولاً تحمل ناپذیر، اندیشمندان می‌توانند بنشینند و بیندیشند و دزی از معنا را بی‌ریزی کنند که همگان دیر یا زود باید بدان پناه ببرند. در این شرایط است که می‌توان باورهای بومی را تراشید و اصلاح کرد و بازساخت، و چارچوب‌های مدرن و ام‌گیری شده را نقد کرد و بازخواند و نسخه‌هایی خودساخته از آن را جایگزینش کرد. اکنون، زمانی است که ارتقای هماهنگ آن نگاه مدرن و این برداشت ایرانی، همزمان و پا به پای هم، ممکن شده است.

امروز باید اسطوره‌شناسی ایران را از نو نوشت، چون ما وارثان هویتی رو به تباہی و نظامی از معناهای رنگارنگ و غنی و پیچیده هستیم که به سرعت ناخوانده و نامفهوم می‌شود. ما برای بازسازی هویت خویش، و برای بازتعریف آنچه که هستیم، به فهمیدن گذشته‌ی خویش نیاز داریم. تبارشناصی آن معانی ای که در اختیار داریم، ضرورتی است برای معناهایی که قرار است باقی بمانند. وارسی پیامدها و شاخه زایی‌هایی منقرض شده‌ی نمادها و معناهایی که از یاد رفته‌اند، ادای دینی است به منش‌هایی که قرار است به دخمه‌ی گنجینه‌ها و کتابخانه‌ی دانشگاه‌ها سپرده شوند. ایرانیان بارها در آشوب‌هایی از این دست هویت خویش را باز ساخته‌اند، و این بار نیز چنین خواهند کرد. باز شناختن سیر دگردیسی باورهایی که به نوعی با امر قدسی پیوند دارند، ضرورتی است برای آن که این بازسازی تازه، عقلانی و سنجیده و کارآمد و دیرپا از آب درآید.

از این روست که باید ادبیات‌مان، نسخه‌های خطی‌مان، اشعارمان، مناسک و آداب‌مان، و باورهایمان را از دورترین روزگار تا به امروز باز خواند و باز فهمید و از میانش دست به گزینش زد. از این روست که باید شیوه‌های گوناگون ظهور تقدس در این نظام اجتماعی دیرپا و دوربرد را همدلانه فهمید و پژوهشگرانه تحلیل کرد. این «باید» هم به ضرورتی فنی و عملیاتی و اجرایی اشاره دارد، هم به اجباری

نظری و دانشگاهی و تا حدودی اخلاقی، برای آن که هویت نوین ایرانیان، تا حد امکان نیرومند و منسجم و چندسویه و فرآگیر و چالاک باشد.

پیش درآمد

۱. در بسیاری از شاخه‌های دانایی، مهم‌ترین چالش رویارویی پژوهشگران آن است که از پیش‌داشت‌ها و پیش‌فرض‌های ناسنجیده‌ی گذشتگان خود رهایی یابند و با دیدی خلاقانه و نوآورانه به موضوع بنگرنند. معمولاً در تمام شاخه‌های دانایی نظام‌هایی فراگیر و گسترش یابنده از آرا و عقاید وجود دارد که داده‌ها و شواهد مربوط به موضوعی خاص را رد‌بندی و منظم کرده و برداشتی منسجم و یکپارچه از آن را فراهم می‌آورد. معمولاً در هر قلمروی علمی چند نظریه‌ی رقیب از این دست وجود دارند که بر سر به دست دادن بهترین توجیه و کامل‌ترین تفسیر با هم کشمکش می‌کنند.

در زمینه‌ی اسطوره‌شناسی ایرانی، وضع چنین نیست. مشکلی که در اینجا وجود دارد، آن است که هنوز سرمشقی نظری و چارچوبی منسجم در دست نیست که بتوان سراسر عناصر اساطیری ایرانی را به کمکش فهم کرد. البته نظریه‌ها و چارچوب‌هایی وجود دارند و از قرن هجدهم به بعد در اروپا دانش استخوان‌دار و معتبری زاده شده به نام ایران‌شناسی که در دو قرن گذشته برخی از درخشنان‌ترین استعدادها در تمدن غربی را به خود جلب کرده است. با این وجود، آنچه که در این زمینه‌ی نظری در دست داریم، بیشتر نظریه‌ها و برداشت‌هایی موضعی و تفسیرها یا چارچوب‌هایی محدود و جسته و گریخته است که هریک بر زمان و مکانی خاص و بر مضمونی ویژه تمرکز کرده‌اند. نوشتارهای بسیار ارزشمند دارم‌ستر و پیروانش در مورد دستور زبان اوستایی یا کتاب‌های دقیق و معتبر مری بویس در مورد تاریخ کیش زرتشتی،^۱ نمونه‌ای از پردازنه‌ترین این نوشتارها هستند. این کتاب‌ها که همواره با پشتونهای عظیم و در خور تحسین از دانش نگاشته می‌شوند، معمولاً برای غیرمتخصصان جالب یا قابل استفاده نیستند، و همواره به موضوعی خاص در چارچوبی ویژه می‌بردازند.

این گرایش به سمت ویژه‌تر نگریستن و در دایره‌های محدود و محدودتر سخن گفتن، در سال‌های اخیر شدت بیشتری یافته است. چنان که مثلاً رودی ماتِه در کتاب بسیار خواندنی اش – در تعقیب لذت^۱ – تنها بر مصرف مواد روانگردان در ایران عصر قاجار تمرکز کرده و پروانه‌ی پورشیریعتی در کتاب تفکربرانگیز و بسیار دانشورانه‌اش احتفاظ و سقوط امپراتوری ساسانی^۲ – تنها به چند دهه از تاریخ ایران در گذار ساسانی به اموی نگریسته است. این تلاش‌های دانشمندانه البته سزاوار ستایش و شایسته‌ی بهره‌جویی و قدردانی هستند. اما در این میان گویی چیزی غایب است و آن هم سرمشقی نظری و چارچوبی کلان است که این نظریه‌های کوتاه بُرد و جزئی نگر در زمینه‌اش با هم پیوند یابند و تصویری کلی و منسجم از کلیت تمدن ایرانی را به دست دهند. به بیان دیگر، سرمشق نظری و دستگاه کلان اندیشیدن است که در این میان از میانه غایب است.

چنین می‌انگارم که پرداختن به پرسش خُرد چگونگی اجرای آینین فلان ایزد یا معنای بزرگداشت فلان نیروی طبیعی در سenn فلان تمدن همسایه، باید خواه ناخواه به پرسش‌هایی بزرگ‌تر و جامع‌تر درباره‌ی ماهیت تمدن ایرانی ارتقاء یابند. پرسش‌های خرد و دقیقی که دیرزمانی است درباره‌ی گوشه و کنار تمدن ایرانی مطرح شده، برای هر ذهن کنگکاو و هر هوشمند‌جویی‌ای دانشی جذاب و آموزنده است. اما در این کاخ باستانی و بزرگ، گذشته از گوهرهای گزیده‌ی پنهان در صندوقچه‌ها، گنجینه‌ی بسیار ارزشمندتری نهفته است که باید با نقشه‌برداری از این ساختمان و شناسایی معماری اش برملاً گردد.
 ۲. کتابی که در دست دارید، دفتر سوم از مجموعه‌ای دنباله‌دار^۳ است که پرسش از اساطیر ایرانی را آماج کرده است. هر متنی در این زمینه باید دست کم استاندیه وضع شده توسط دانشوران ایران‌شناس و سنت علمی غرب را برآورده سازد، و امیدوارم که این نوشتارها هم چنین باشند. اما در شرایطی که بحران‌های تاریخی و اجتماعی، پرسش از هویت ایرانی و ضرورت بازتعريف تمدن ایرانی را به امری عملیاتی، با پیامدهای عینی تبدیل ساخته، شاید و نهادن پرسش‌های بزرگ‌تر و بسنده کردن به مسائل خاص، نوعی «پرت بودن از مرحله» باشد. منظور آن است که در زمانه‌ی ما و برش کنونی از تاریخ ایران زمین، که پرسش از هویت ایرانی و تلاش برای بازسازی آن مورد توجه بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته، تمرکز بر پرسش‌های خرد و جزئی بسنده نماید. این زمانه پژوهشی را می‌طلب که معیارهای سختگیرانه و روش‌شناسی دقیق و روشن و دستاوردهای نقدي‌پذیر را در دانش ایران‌شناسی

۱. Mathee, 2005.

۲. Pourshariati, 2009.

۳. تاکنون این کتاب‌ها از این قلم در این مجموعه منتشر شده‌اند: اسطوره‌شناسی بهلوانان ایرانی / پازینه / ۱۳۸۹؛ اسطوره‌شناسی آسمان شباهه / شورآفرین / ۱۳۹۱.

را برآورده سازد، و در عین حال به مرزبندی‌های درونی آن محدود نماند و پرسشی کلان‌تر از معناهای نهفته در تمدن ایرانی را آماج قرار دهد. یعنی به دستگاهی نظری و چارچوبی معنایی نیاز داریم که سراسر اساطیر ایرانی، و تمامی عقاید و آراء و فلسفه‌های متکبر بالیده در این سرزمین، و کلیت تاریخ دیرپا و پرتکاپوییش را با هم جمع کند و به تصویری جامع و منسجم درباره‌ی کیستی ایرانی و چیستی ایران دست یازد.^۱

در این کتاب کوشیده‌ام تا با حفظ آن استانده‌ها، در راستای گشودن راهی برای دستیابی به این دستگاه کلان نظری حرکت کنم. پرسش‌هایی که این کتاب را با آن آغاز خواهم کرد، همان مسائل دقیق و ریزبینانه‌ای هستند که موضوع روز ایران‌شناسی و پژوهش‌های اسطوره‌شناختی ایرانی هستند. این که رابطه‌ی ایزدان هندی و ایرانی چیست؟ آیا می‌توان وارونا را همان اهورامزدا دانست؟ سنت زرتشتی در عصر هخامنشی با چرخش و گسترشی در راستای وام‌گیری مجدد ایزدان باستانی روپرور بوده، یا همچنان نسبت به یکتاپرستی سرسختانه‌ی زرتشت وفادار مانده است؟ میترای رومی چه ارتباطی با مهر ایرانی دارد؟ و گیاه هوم به راستی به کدام راسته و خانواده‌ی گیاهان تعلق داشته است؟

اینها و صدها پرسش ریزبینانه‌ی دیگر، شالوده‌ی مفهومی این کتاب را برمی‌سازند. اما هدف اصلی این متن، گرد آوردن داده‌های موجود در مورد این پرسش‌های خاص و دست بالا پیشنهاد چند پاسخ تازه و شاید پذیرفتی در این امتداد نبوده است. در این متن کوشیده‌ام پرسش‌های یاد شده و پیش کشیدن مسائل خاص و دقیق را به عنوان گام‌هایی برای طرح پرسش‌های کلان‌تر و دستیابی به پاسخی قانع کننده قرار دهم. پرسش‌هایی که گاه نادیده انگاشته شدن‌شان غافلگیرانه و غریب می‌نماید.

پرسش‌هایی از این دست که به راستی تصویر ذهنی پرستنده‌گان ایزدان کهن ایرانی در مورد جهان اطرافشان چگونه بوده است؟ آیا پرستنده‌گان ایزدانی مثل وای و زروان و مهر دستگاه‌های جهان‌بینی متمایزی را اختیار می‌کرده‌اند؟ آیا طبقه‌ی مرموز مغان، گذشته از آراستن ظاهر ادیان کهن با داستان‌ها و روایت‌های دلکش و دلپذیر، زیربنایی فلسفی و چارچوبی عقلانی و حتا فنی –متلاً اخترشناسانه یا پژوهشکانه– را برای عقاید و آرای خود در اختیار داشته‌اند؟ تاریخ تحول باورهای دینی در ایران زمین را باید مسیری واگرا و تمايز یابنده دانست، یا همگرا و متمرکز؟ آیا در ایران زمین با خدایانی ناهمگون و برخاسته از سنت محلی متفاوت سر و کار داریم، یا ایزدانی متفاوت که به تدریج در یک ایزدکده‌ی منسجم و منظم در کنار هم می‌نشینند و منقوله‌ای همگرا و عقلانی از رمزگذاری امر قدسی را ممکن می‌سازند؟ آیا می‌توان از یک جهان بینی یگانه و منسجم، و از یک پروژه و طرح بزرگ مغانه سخن

گفت که به شکلی خودآگاه یا ناخودآگاه در هزاره‌های پیاپی توسط خردمندان ایران زمین دنبال می‌شده، و دستیابی به تصویری منسجم و یکپارچه، و در عین حال فraigir و شامل را هدف می‌گرفته است؟ آیا می‌توان ردپای کامیابی یا شکست در این طرح بزرگ را در دستاوردهای تمدنی ایرانیان بازجست؟ آیا ما با یک سرمشق نظری عام و فraigir روپرتو هستیم که دامنه‌ای بزرگ از تکثر و تنوع را در درون خود مجاز می‌دارد، یا با سننی پراکنده و بی‌ربط دست و پنجه نرم می‌کنیم که در قلمروهایی گستته از هم می‌روید و می‌پژمرده‌اند؟

۳. باور من آن است که ایران زمین یک حوزه‌ی تمدنی یکپارچه و منسجم، و در عین حال بزرگ و گسترده و دارای زیرسیستم‌های بسیار است. چنین می‌انگارم که بسیار پیش از آن که نخستین دولت متمرکز در قالب دودمان هخامنشی ظهرور کند، شبکه‌ای از مردمان در پیوند با یکدیگر در این سرزمین زندگی می‌کرده‌اند، که هویتی کمابیش مشترک را – با وجود تمایزهای محلی – پدید آورده بودند. ظهرور دولت هخامنشی و تداوم نظام سیاسی متمرکز در این منطقه، هرچند رخدادی تاریخ‌ساز در سطح جهانی بود، اما در میانه‌ی تاریخ این تمدن بروز کرد و این نشانه‌ی عظمت و پیچیدگی این تمدن، و باشتوانه نمودن و بارور بودن آن نظام سیاسی است. فکر می‌کنم اساطیر و باورهای این مردمان، رنگی و بویی و ساختاری و چارچوبی یگانه و منحصر به فرد دارد، و این گرایش نهادینه شده به سوی وحدت و یگانگی را، در هسته‌ی مرکزی خویش حفظ کرده است.

به عبارت دیگر، وقتی به تاریخ و فرهنگ ایران زمین می‌نگرم، یک تمدن ایرانی بسیار دیربا با بافت معنایی و ساختار هویتی منسجم و مستقل را پیشازوی خویش می‌بینم که دامنه‌ای شگفت‌انگیز از باورها و عقاید و رمزگان و صورتبنی‌های اساطیری و فلسفی را در پیوند با هم پدید آورده است. پرسش از این میراث مشترک و کوشش برای بازسازی محتواهای معنایی آن، هدف اصلی برنامه‌ای پژوهشی است، که این نوشتار دفتری از آن به شمار می‌آید.

همین جا این نکته را گوشزد کنم که باور یاد شده و علاقه‌ی شخصی من به ایران زمین و هویت ایرانی، نه از پیش‌داشت‌های متخصصانه یا وفاداری‌های غیورانه به سرزمین و وطن، که از شواهدی تجربی و مقایسه‌ی دستاوردهای این تمدن و سایر تمدن‌ها ناشی شده است. پیش نهاده‌ی اصلی این نوشتارها آن است که شواهد تجربی و داده‌های باستان‌شناسی و متون و منابع تاریخی و اساطیری، تنها اگر خوانده شوند و مورد توجه قرار گیرند، خزانه‌ای از معانی و رمزگان غنی و منحصر به فرد را در زمینه‌ی فرهنگ ایرانی پدیدار می‌سازند. این شواهد اگر بی‌طرفانه و عقلانی بررسی‌جیده شوند، پرسش از هویت ایرانی را ضروری ساخته، باور به پیوستگی و تأثیرگذاری این تمدن را تایید کرده، و بازسازی و بازخوانی

نقادانه و در عین حال هوادارانه از آن را ضروری می‌سازند. این نکته برایم بسیار جالب و تامل برانگیز است که تقریباً «هرکس»—ایرانی یا اروپایی و مورخ و جغرافی دان یا زبانشناس و دین پژوه—که به خوالدن و بررسی این شواهد و آن اسناد همت گماشته، کمایش به همین نتیجه رسیده است. بنابراین برداشت یاد شده نقدپذیر، رسیدگی‌پذیر، و به همین منوال عقلانی و عملیاتی است، نه هیجانی و متعصبانه و تندروانه. یعنی کسی را سراغ ندارم که در منابع فرهنگی ایران زمین غور کرده باشد و بعد منکر پیچیدگی و عمق و غنای معناهای نهفته در آن باشد.

با توجه به این موضع گیری و آن پرسشهای، در این کتاب باید به دنبال راهی برای چفت و بست کردن مسائل خرد و کلان، باشیم. آشکار شدن نظم‌های کلان و روشن شدن پیوندهای میان تمدن ایرانی و تمدن‌های همسایه تنها ممکن می‌شود که پرسش‌های خرد به اندازه‌ی کافی پی‌گیری شوند و مسائل دقیق و ریزبینانه به قدری دنبال شوند که به هم متصل گرددند و تصویری کلان و منسجم را برسازند.

برای کوشیدن در این مسیر، این کتاب را چنین سازماندهی کرده‌ام: نخست، به عنوان یک پیش درآمد، به یمنه اوتستا خواهم نگریست و نشان خواهم داد که ایرانیان باستان از همان ابتدای کار، چارچوبی منسجم و دستگاه نظری روشن و جهان‌بینی خودسازگار و عقلانی را در اختیار داشته‌اند و اساطیر دینی خویش را همچون گوشه‌ای بر این استخوان تجربی—فلسفی می‌پوشانده‌اند. در این گفتار ناگزیر خواهم بود به چندین سنت فرهنگی متفاوت گریز بزنم، اما این کار برای به دست دادن تصویری از جهان‌بینی معانه‌ی ایرانی در عصر چیرگی نگرش زرتشتی ضرورت دارد.

آنگاه به ایزدان اصلی پیشازرتختی خواهم پرداخت و به کمک داده‌های باز مانده از سایر تمدنها، سیما و سیر تکاملی شان را نشان خواهم داد. این روند به بازسازی نسخه‌های از دین آریایی‌های باستانی می‌انجامد که احتملاً روزگاری پرستش‌شان در میان قبایل ایرانی و سکا رواج داشته است. از آنجا که شمار و پیچیدگی دستگاه یزدان‌شناسی ایرانی بسیار است، پرداختن به تمامی آنها ممکن نیست. پس ناگزیر ابتدا بر ایزدانی مرموز مانند وای و زروان تمرکز می‌کنم و بعد به مجموعه‌ی بهرام و آناهیتا و هوم می‌پردازم. در نهایت بخش مفصلی را به مهر اختصاص خواهم داد. چون در این نقطه است که بسیاری از آئین‌ها با هم گره می‌خورند. مهر در ضمن از این اهمیت دارد که پیوندگاه دین کهن ایرانی و عرفان ایرانی هم هست.

درباره‌ی مهم‌ترین رخدادی که در تاریخ ادیان ایرانی رخ داده –یعنی انقلاب زرتشتی– کتابی دیگری پرداخته‌ام که در آن به طور خاص به شرح و تفسیر گاهان زرتشت پرداخته‌ام.^۱ از این رو بحث درباره‌ی جهان‌بینی زرتشتی و نوآوری‌های وی در این زمینه را به آنجا وا می‌گذارم و در این کتاب تنها به فراخور شرایط و با ضرورت سخن اشاره‌هایی به این موضوع خواهم کرد. پیوند میان مفهوم انسان و خدایان را نیز تنها در حدی که عرصه‌ی ایزدان مربوط می‌شود خواهم آورد. چون در نوشتاری مستقل سخن خویش را درباره‌ی پهلوانان و ضدپهلوانان ایرانی صورت‌بندی کردم.^۲ به همین ترتیب مبحث دلکش و شگفت‌پیوند اساطیر ایرانی و تکامل دانش اخترشناسی و باورهای مرتبط با آن را در کتابی دیگر،^۳ و سیمای انسان کامل در اساطیر ایرانی را در کتابی مستقل از این مجموعه خواهم گنجاند و در این نوشتار تنها به اشاره‌های کوتاه در موردشان بسته خواهم کرد.

۱. بنگرید به «زندگاهان/شورآفرین/۱۳۹۴»، که نخستین جلد از مجموعه‌ی «تاریخ خرد» است.

۲. وکیلی، ۱۳۸۹ (الف).

۳. وکیلی، ۱۳۹۱.